

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به این چهار تا حدیثی بود که اینجا به مناسبت رضاع در این بحث مشتق آقایان آوردند یعنی در کتاب محاضرات در حاشیه آمده بعضی کتاب ها دیدم مثل اینکه اصلا در متن بحث وارد کردند . علی ای حال مجموعا عرض کردیم چهارتا حدیث است یکی در باب کبیرتین و صغیره است که کلام ابن شبرمة را دارد سه تایی دیگرش هم در باب کبیره و صغیره است این کل احادیثی که ما الان داریم در این قسمت و عرض شد اجمالا این احادیث ابهام هایی دارد یعنی این طور نیست که صاف باشد. و منشاء تعجب ما هم هست. روایت ابن شبرمة را این طور که نقل شده علی بن مهزیار نقل می کند از امام باقر که خوب ایشان درک نکرده دو سه طبقه هم ارسال دارد یا لا اقل دو طبقه ارسال دارد مضافا به اینکه کسی که از ایشان نقل کرده یعرف و ینکر است یعنی صالح بن ابی حماد این هم یک مشکل است.

غیر از اینکه حالا مرحوم صدوق هم استاد ایشان تبعا لاستاده ظاهرا ابن الولید هم نقل نکرد. آن سه تا روایت دیگر هم که آمد یکی اش را مرحوم شیخ طوسی منفردا از احمد نقل کرده که اگر به ظاهرش نگاه کنیم اصلا گفتیم آن هم مشکل دارد چون دارد احمد از ابن فضال پدر از ابن ابی عمیر که عادتاً نمی خورد سند مشکل دارد.

و دومی اش را هم جناب صدوق منفردا نقل می کند این افرادها خیلی عجیب است این هم مشکل ، این مشکل سندی و مصدري ندارد چون صدوق از کتاب علاء نقل می کند و کتاب علاء بسیار کتاب مشهوری بوده عرض کردیم یک چند بار الان یک مجموعه ای چاپ شده به نام اصول ستة عشر ، شانزده تا اصل است به اصطلاح این ها را جمع کردند که از زمان حاجی نوری شروع شد حتی یکی از این اصول الان کتاب علاء است یعنی این کتاب اینقدر مشهور بوده یک قسمتش الان به ما رسیده است. شهرت کتاب. حتی کتاب علاء یک مقداری اش الان کل کتاب نیست یک مقدارش به ما رسید.

لکن تعجب آور است نه کلینی نقل کرده نه مرحوم شیخ طوسی افراد، این سندش صحیح است در این روایات یعنی بحث درش ندارد جزو افراد مشکل خاصی ندارد. روایت سوم را هم دو تا روایت هست از کتاب ابن ابی عمیر است که کلینی نقل می کند منفردا باز نه شیخ طوسی نقل می کند از این کتاب کافی نه شیخ صدوق و این سندش به حسب ظاهر مشکل خاصی ندارد صحیح است و صحیح حلبی هم هست و باز هم یک مشکلی که دارد با انفرادی است که هست .

لذا خیلی تعجب آور است که مجموعه‌ی احادیث ما در این قسمت دارای این حالات انفراد این طوری شدند آن وقت حالا ما چون عرض کردیم حدیث را ما مراحلی که حدیث شیعه رسید یکی اش اول در کوفه بود که خواهی نخواهی حالت پخش دارد یعنی سوال کردند کتاب‌ها سوال، و مشکلی که در کوفه بود غیر از حالا سوال‌های فراوان و نوشتارهای فراوانی که نقل شده بود از امام باقر و امام صادق و غیره باز خود اصحاب هم چون می‌رفتند مدینه و مکه یا عمره یا حج برمی‌گشتند می‌گفتند نه امام جور دیگری فرمود.

لذا بزرگترین مشکل تعارض ما به لحاظ جغرافیای حدیث در کوفه است در حقیقت چون نقل‌های، مثلا ما در همان زمان در بصره این قدر تعارض نداریم چون ناقل کم داریم نه اینکه حالا تعجبی شده چون شیعیانی که در بصره بودند و از ائمه نقل کردند خیلی کم هستند اصلا قابل قیاس با کوفه نیست چون عرض کردیم مثلا حدیث در قم تازه یکی دو نفر از اشعری‌ها از قمی‌ها از امام صادق مثلا خدمت امام رسید یعنی اصولا زمینه‌ی تعارض روایات ما اساسا در کوفه است این برای مرحله‌ی پخش

عرض کردیم بعد بعد از آن در مکتب اول بغداد این مرحله‌ی پخش تا سال ۱۵۰ است رسماً از بعد از ۱۵۰ مکتب بغداد یک جمعی را سعی کرد انجام بدهد یک مرحله‌ی جمع را که مثلاً یکی از بزرگان مرحوم ابن ابی عمیر، یونس بن عبدالرحمن و اینها هستند این هم مرحله‌ی دوم حدیث است.

یک مرحله‌ی سوم که در قرن سوم که در قم است که خوب سعی شده تصحیح بشود تنقیح بشود مقابله بشود قرن سوم و یک مرحله‌ی تقریباً می‌شود گفت جمع نهی قرن چهارم است توسط مرحوم کلینی و شیخ صدوق و بعدها مرحوم شیخ طوسی البته شان آن دو بزرگوار در جمع حدیث و ترتیب و تهذیب از شیخ بیشتر است این اجمال بحث است اجمال تاریخ حدیث ماست.

این حدیث در قرن اولش یعنی در قرنی که قرن دوم که در کوفه در حال پخش است از کسانی که داریم یکی عبدالله بن سنان است و یکی محمد بن مسلم است یکی حلبی است ابهام‌هایی دارد همین ابهام‌هایی که عرض کردم در مرحله‌ی دومش مهمترین چیزش در همین کتاب مرحوم ابن ابی عمیر است در قرن سومش هم کتاب احمد اشعری است و چهارم هم، این کتاب‌ها همه یک نوع انفراد دارند یعنی این هم هنوز برای ما روشن نیست که چرا این حدیث، مضافاً به این که در متن حدیث هم در بعضی‌هایش فسد نکاحه دارد حتی در بعضی‌هایش به دو نسخه از همان راوی یکی فسد نکاحه دارد یکی تحریم علیه دارد به جای فسد نکاحه دارد، روایت واحده آن وقت این را الان جمع کردنش انصافاً خیلی مشکل است، مگر اینکه باز یک راه دیگری بشود اخذ بکنیم.

آن حدیث سوم را که خواندیم که مرحوم کلینی از ابن ابی عمیر نقل می‌کند این حدیث این طوری است حالا اگر این کافی چاپ جدید هست نگاه کنید اگر در این کافی هم همینطور باشد این مشکل دارد و آن این جوری است که ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي این را

عرض کردیم متعارف است سندی است بسیار زیاد در کافی در فقیه و اصولا یکی از نسخ بسیار مشهور حلبی همین است، ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن عبیدالله حلبی این ها چون مشهور بودند اختصار کردند آخر وقتی کسی مشهور شد اسم را اختصار می کنند مثلا می گویند آقای خوئی به اسم کامل نمی برند مراد از آقای خوئی یا السید الخوئی هر کسی نیست که از شهر خوی باشد نه مراد شخص معینی است ، حلبی مراد عبید الله است حماد هم حماد بن عثمان است لکثرة روایت و شهرت این نسخه ، در کتاب کافی دارد وابن سنان عاداتا در کتب حدیثی و رجالی ما وقتی می خواهند شرح بدهند می گویند حماد از حلبی وابن سنان ، ابن سنان عطف بر حلبی می گیرند، لکن این خیلی مألوف نیست.

یکی از حضار : عبدالله باید باشد دیگر

آیت الله مددی : عبید الله ، عبدالله بن سنان

یک احتمال قوی دارد که این ابن سنان حالا یکی یکی برویم این احادیث را ببینیم کاری اش می توانیم بکنیم یا نه ، یک احتمال بسیار قوی دارد که این عطف بر حماد باشد

یکی از حضار : در این نسخه ی دارالحديث در دو تا نسخه و در حاشیه یک نسخه این طوری است که عن الحلبي و عن ابی عبدالله و عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله این طوری گفته

آیت الله مددی : ها این طوری هم دارد شرح نداده است ؟

یکی از حضار : همین حاج آقا عبارتی که

آیت الله مددی : خیلی خوب

احتمالی که من خودم می دهم اینجا ابن ابی عمیر عن ابن سنان باشد یعنی در حقیقت دو تا سند می شود یکی از کتاب حلبی عن حماد عن الحبی یکی هم ابن ابی عمیر از ابن سنان شبیه نسخه ای که ایشان فرمودند

یکی از حضار : خود محقق این کتاب مثل حضرتعالی عطف را به حماد گرفتند

آیت الله مددی : خوب پس نعم التوافق

به ذهن می آید که این نسخه این طوری باشد ابن ابی عمیر عن ابن سنان نه عن حماد عن الحلبي ، حلبی و ابن سنان به ذهن من می آید که نسخه این طور باشد البته حالا طبعا آقایان بحث می کنند فرض کن مثلا ابن سنان عبدالله ، ابن ابی عمیر نقل می کند نه آن بحث دیگری است این نسخه به ذهن من می آید مرحوم و لذا به ذهن من می آید قویا این از کتاب خود ابن ابی عمیر ، دیروز تمایل به این بود از کتاب

حلبی باشد ظاهراً از کتاب ابن ابی عمیر است ظاهرش این طور است یعنی در کتاب ابن ابی عمیر در این نسخه‌ای که مرحوم ابراهیم بن هاشم به قم آوردند در نسخه‌ی ایشان این طور بوده حماد عن الحلبي وابن سنان، این در حقیقت ابن ابی عمیر عن ابن سنان است این باید عطف بر حماد باشد.

حالا از آن طرف ما در کتاب تهذیب داریم که احمد اشعری از ابن فضال پدر از ابن ابی عمیر از عبدالحمید عن ابن سنان، اگر ما اینجا این دو نسخه را با هم مقارنه بکنیم اولاً آن نسخه عرض کردیم مشکل دارد ابن سنان یعنی ابن فضال پدر از ابن آنجا را تصحیح کردیم این طور باشد احمد اشعری از ابن فضال پدر و ابن ابی عمیر عن نباشد هر دو از عبدالحمید از ابن سنان آن جا هم مشکل سند برداشته می‌شود یعنی مشکل خاصی دیگر ندارد.

البته عرض کردیم کرارا مرارا تکراراً عده‌ای از بزرگان مثل مرحوم صاحب حدائق عرض کردیم اولین کسی که این مطلب را متنبه شد شهید ثانی است در درایه اشکال می‌کنند که شیخ خلط دارد یا غلط دارد در اسانید یا در متن یا در متون مثلاً اینجا عرض کردیم معلوم نیست غلط از شیخ باشد به نظر ما صاحبش او است اما غلط از شیخ باشد خیلی بعید است اگر واقعا از کتاب احمد باشد در نسخه‌ی احمد که به شیخ بوده این طور بوده و اگر از کتاب نوادر محمد بن علی بن محبوب باشد که دیروز تقویت کردیم احتمالاً در آنجا بوده است.

و بعبارة اخرى یک اصطلاحی است الان آقایانی که تحقیق کتب می‌کنند به کار می‌برند می‌گویند تصحیح غیاثی، تصحیح غیاثی یعنی یک نوشتاری مقابل تان هست شما می‌گویید قاعدتاً باید اینطوری باشد بیشترین تصحیح غیاثی که الان انجام می‌گیرد روی روایات بیشتر به لحاظ رجالی الان در چاپ کتب که الان انجام می‌دهند تحقیق نسخ به لحاظ فهرستی است نسخ را با هم مقابله می‌کنند.

نسخ را با هم مقابله می‌کنند آن وقت یک نسخه را ترجیح می‌دهند یا دو تا نسخه را با هم دیگر ضمیمه می‌کنند نسخه‌ی ثالثی در می‌آورند این را اصطلاحاً تصحیح غیاثی می‌گویند.

ما اگر بخواهیم تصحیح غیاثی بکنیم تصحیح غیاثی فهرستی نه رجالی یعنی روی نسخه اساساً این طور باید باشد احمد از ابن فضال و ابن ابی عمیر این دو تا از عبدالحمید عن ابن سنان این سند همه‌شان از بزرگان هستند. البته عبدالحمید از بزرگان نه از ثقات بود از بزرگان نیست.

یکی از حضار: عبدالله بن سنان شاذ دارد

آیت الله مددی: نه شاذش کم است نسبت به دیگران کم است.

علی ای حال اگر این طور باشد این مشکل این روایت حل می‌شود

یکی از حضار: ابن ابی عمیر بدون واسطه از ابن سنان می تواند نقل بکند

آیت الله مددی: حالا آن دیگر فایده ندارد بتواند یا نتواند نکته ای ندارد نسخه ای ابن ابی عمیر این طور بوده عبدالحمید عن ابن سنان آن وقت بیاییم بگوییم نسخه ای کلینی هم سقط داد نتیجه اش این می شود دو تا نسخه را که با هم بگذاریم نمی دانم روشن شد برایتان؟ در حقیقت مرحوم کلینی که نقل کرده این نسخه ای ابراهیم هاشم این طور بوده است حماد عن الحلبي وعبدالله بن سنان این باید این جور باشد ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي این یکی این از کتاب حلبی است.

دو ابن ابی عمیر عن عبدالحمید عن ابن سنان این دیگر هیچ مشکل ندارد. روشن شد؟ ما در حقیقت دقت فرمودید؟ سحر و ساحری نشد ما آن نسخه را با این نسخه با همدیگر ضمیمه کردیم این که ما می گوییم کارهای فهرستی مرادمان این است نه رجالی و طبقه ای تصحیح کردیم به لحاظ نسخه شناسی تصحیح کردیم.

یکی از حضار: متنش هم یک مقدار استاد کم فرق دارد

آیت الله مددی: او ام امراة،

یکی از حضار: نه یک جاریه ی صغیره است و جاریة رضیعة

آیت الله مددی: آن قدر اختلاف طبیعی است دقت کردید؟

آن وقت در نتیجه هم آن روایت شیخ از انفراد درمی آید هم این کاری که مرحوم کلینی کرده است از انفراد در می آید در حقیقت این مرحوم احمد اشعری از کتاب ابن فضال پدر عرض کردم ابن فضال پدر به لحاظ معنویت و قداست و جلالت شأن خیلی فوق العاده است به لحاظ علمی هم فوق العاده است نه اینکه کم دارد ایشان اما به لحاظ مصادر و منابعی که در اختیار داشته علی پسر ایشان ظاهراً قوی تر باشد.

یکی از حضار: یکی از روایات دارد فسد نکاحه آن یکی که درستش کرده نوشته تحریم علیه

آیت الله مددی: اها این هم بحث دیگر این ان شاء الله روشن شد تا حالا اول صدورش را روشن کنیم.

آن وقت نتیجتاً این طور می شود که این مساله در حقیقت از چند تا راوی نقل شده یکی محمد بن مسلم این انفراد نزد شیخ صدوق یکی از عبدالله بن سنان این نزد شیخ کلینی و شیخ طوسی است دیگر انفرادها درآمد یکی هم از حلبی دو تا از حلبی است یعنی دو تاست در حقیقت مصدرش یکی است کتاب کافی است.

پس نسبت به عبدالله و عبدالله بن سنان در این مسائل روایت دارد و محمد بن مسلم هم دارند ابان ، در همین باب دارد زیاد دارد. لذا به ذهن می آید که این روایت مشککش حل می شود می ماند آن کلمه ی فسد نکاحه وفسد النکاح وتحرم علیه که آن هم ان شاء الله روشن می شود که باید به یک معنا باشد این فسد النکاح و تحرم علیه ان شاء الله به یک معنا

پس بنابراین آن روایتی که برای ابن شبرمه بود فعلا نتوانستیم کاری برایش پیدا کنیم ، معلوم می شود علی بن مهزیار شنیده این مطلب را از امام باقر و فعلا هم در آن مصادری که از اهل سنت زیاد نگاه نکردم قولی از ابن شبرمه راجع به این مطلب دیده نشده است.

آن وقت برای اینکه آن عبارت فسد النکاح وتحرم علیه روشن بشود خوب دقت کنید ، یک مقداری این مساله را در جو فقهی ، چون کاملا واضح است روایت کاملا واضح است که این مساله در جو فقهی مطرح شده است ما عرض کردیم به طور کلی احکامی را که در دنیای اسلام داریم در درجه ی اول در آیات مبارکه است در درجه ی دوم در روایات نبویه است که حالا سنی یا شیعه نقل کردند در درجه ی سوم چون بعد از رسول الله تقریبا تا سال های هفتاد، هشتاد صحابه بودند آراء صحابه مطرح است البته آخر الصحابه این که نوشتند صد و ده صد و نه وفاتش است لکن کاری به آن آخرهم المعتن نداریم آن مجموعه ی رایج صحابه تا هفتاد، هشتاد است.

بعد از آن طبقه ی تابعین است حتی مثل امام باقر و بعد از آن طبقه ی فقهاست طرح مسائل در دنیای اسلام این طوری است یا در آیات قرآنی اصل دارد یا در روایتی که از رسول الله نقل شده یا در مساله ی آرای علمای صحابه ، عرض کردیم صحابه هم تقریبا از سال چهل به بعد دنیای فقه از دنیای سیاست جدا شد دیگر تاثیر به دنیای سیاست نداشتند، چون در اهل سنت خلفای راشدین هم خلیفه بودند هم مرجع بودند یعنی به آنها به عنوان یک فقیه نگاه می کردند آراء آنها را می آوردند اصلا عده ی زیادیشان مخالفت نمی کردند معروف است که اول کسی که باب مخالفت را باز کرد ابوحنیفه است که گفت من قول صحابه را قبول ندارم .

علی ای حال در خصوص صحابه آن خلفای راشدین به این منزله هستند. بعد از خلفای راشدین از زمان معاویه تدریجا شروع شد چون دیگر برای معاویه و بعد یزید و بعد بنی امیه و بنی مروان و ابتداء بنی مروان و بعد بنی امیه دیگر ارزشی قائل نبودند این مسائل افتاد به دامن فقها تفریعات فقهی اش خیلی زیاد شد فوق العاده زیاد شد و چون از دنیای سیاست خارج بود و منشور حکومتی پشت سرش نبود این فقیه با آن فقیه مخالفت می کرد خیلی مشکل نداشت این حمل های بر تقیه که در عبارت اصحاب ما آمده خیلی واقعیت ندارد حتی دیدم بعضی ها نوشتند مثلا این روایت حمل بر تقیه مثلا روایت امام صادق است چون مطابق قول شافعی است اصلا شافعی دو سال بعد از وفات امام صادق به دنیا آمد تقیه از کسی که هنوز به دنیا نیامده که معنا ندارد .

.....
علی ای حال بقیه‌ی روایاتش هم همینطوری است این طبیعی است. اختلاف بین فقها یک امر طبیعی بود بله یک مسائل حکومتی بود برمی‌گشت به حکومت یا برمی‌گشت به مسائلی که صحابه روی آن عنوان داشتند در مقابل امیر المؤمنین بله آنها مشکل داشت اما در غیر این موارد اختلاف بین فقها امر طبیعی بود مشکل خاصی نداشت.

و لذا این رشد کرد و عرض کردیم انصافا در این تفریعات مکتب کوفه حالا بعد منتهی شد یعنی مشهورش شد ابو حنیفه و الا افراد دیگر هم دارند انصافا مکتب کوفه اولاً وجود امیرالمؤمنین سلام الله علیه چون سه سال در کوفه بودند خود کوفه نزدیک حیره بود حیره یک شهر باستانی فرهنگی علمی است اصلاً بعد هم چون هنوز آثار مثلاً ایرانی‌ها وجود ایرانی‌ها در کوفه خیلی زیاد بود یک می‌شود گفت یک چهارراهی بین فرهنگ‌های غربی آن زمان و شرقی آن زمان و خیلی به لحاظ تفکر ارزشمند بود از آن طرف هم حضرت باقر و حضرت صادق در مقال این آراء جدید و حرف‌های جدید موضع می‌گرفتند یعنی می‌گفتند راه صحیح اسلامی چیست، این نکته‌ای بود که خیلی و انصافا خود تفکر مخصوصاً که شیعه در درجه‌ی اول با دستگاه خلافت مخالف بود این در رشد فکر و طرح افکار خیلی موثر بود.

این مساله هم معلوم است کاملاً واضح است از نقل اقوالش ببینید از نقل اقوال واضح است این مساله تقریباً از تابعین و فقها شروع شده است. اصلاً این مساله چیزی در روایت اهل سنت از رسول الله ندارد.

بله این مساله تفریعاتی است که بر دو اصل استوار است. که هر دو اصل هم از سنت است. یک تفریعش بر مساله‌ی رضاع است و اینکه نشر حرمت توسط رضاع می‌شود این تفریعات رضاع است. روشن شد؟ و رضاع الحاق به نسب شد چرا گفتیم سنت؟ خوب شاید بگویید رضاع در قرآن هم هست، کارا عرض کردیم در قرآن رضاع دوتا است فقط مادر و خواهر امهاتکم من الرضاة و اخواتکم، یکی مادر یکی خواهر اما اینکه برادر رضاعی است مثلاً جد رضاعی عموی رضاعی دایی رضاعی عمه‌ی رضاعی اینها همه از سنت است. دقت کردید؟

آن که در اصل و عرض کردیم این یک امر متعارفی بود یکی اول قرآن بعد سنت و بعد تفریعات فقها روشن شد؟ این یک تاریخی است در تاریخ اسلامی که کار را برای شما روشن می‌کند، تصمیم‌گیری فقهی را کاملاً جدا می‌کند و روشن می‌کند. فقط شیعه در تفریعاتش به ائمه برمی‌گردد. آنها به فقها برمی‌گردند فقط فرقی همین است.

عرض کنم دوم مساله‌ی مصاهره، این مساله‌ی مصاهره این خودش یک مساله‌ای بود دیگر یعنی مساله‌ی مصاهره در خود قرآن آمده مادر زن دختر انسان ربائب این‌ها در خود قرآن آمده اما توسعه‌ی این مسائل و تفریعات بر این دو تا جمع بین رضا و مصاهره لذا اگر دقت کنید این مسائلی که در اینجا مطرح شده این‌ها در حقیقت اصولی در دو باب از فقه است یکی در باب رضاع است یکی در باب مصاهره.

چون مصاهره یعنی مادر زن دقت می فرمایید، یا عروس انسان، لکن این بعد تفریعات آمد چون یک زنی را می گیرد آن که در قرآن بود این خودش محل کلام شد اولاً آن که در خود قرآن بود چون در قرآن این دخلتم به آمده من نسائكُم اللاتی دخلتم بهن، این دخلتم بهن را بعضی ها حتی به خود دختر همسر زدند یعنی بعبارة اخرى اگر شما با مادری ازدواج کردید، این فقه ماست، این ها چهارتا هستند به اصلاح مادر زن و دختری که زن با خودش دارد چهار صورت دارد یا دخول هست یا نیست. فقه ما فعلاً بر این است که اگر دختر را گرفت مادر مطلقاً حرام می شود حرمت ابدی هم می آورد مادر سواء دخل بها ام لا.

لکن از خود حتی در فقه اهل سنت از امیرالمؤمنین نقل کردند مع الدخول تحرم، حتی نقل کردند به شرطی که در حجرش هم باشد. چون یک در کتبشان آمده که یک نفری گفت من ازدواج کردم با زنی و بعد این فوت کرد و من خیلی علاقه به او داشتم یک دختری دارد مثلاً در شام است حضرت فرمودند تو او را دیدی گفت نه او را ندیدم اصلاً حضرت فرمودند اشکال ندارد بگیرش اگر این نقل، که قطعاً باطل است این نقل نزد ما باطل است. می گوید چون در حجر تو نبوده این اشکال ندارد این که دیگر بدتر است حالا، حالا آن که دیگر مادر هم بوده و لکن این دیگر بدتر که حتی می گوید چون در حجر نبوده البته من عکسش را داشتم می گفتم

پس یک اگر دختر را گرفت مادر مطلقاً رام است اگر مادر را گرفت دختر مع الدخول حرام است و الا فلا این رای شیعه و آیه را هم این جور معنا کردند لکن در هر کدام مخالف دارد از اهل سنت، مثلاً اگر دختر را گرفت مادر مطلقاً حرام نیست وقت حرام می شود که به اصطلاح دخول بکند در عکسش هم در مادر گفتند لکن مشهور نیست آن خیلی ضعیف است یا شاید هم ندیده باشم علی ای احتمالاتی که در مادر و دختر است چهارتا است.

یکی دو تا نکته ی دیگر که باز برمی گردد به استظهار فقهای یک مساله ای است که خوب خدای نکرده ممکن است گاهی محل ابتلاء هم بشود، ما در قرآن عنوان حرمت جمع داریم، بین اختین، جمع بین اختین و این حرمت جمع معنائش این است که دو تایی را ازدواج بکند اما اگر حالا فرض کنید در آن واحد هر دو را یا دو نفر را وکیل کرده هر دو وکیل در آن واحد عقد کردند در آن واحد هر دو خواهر را می گویند هر دو باطل است، اینجا می گویند فسد النکاح این را می خواستم بگویم.

حرمت ابدی نمی آورد هر دو نکاح باطل است بعد می تواند بر این یکی یا آن یکی عقد بکند روشن شد؟ این فسد النکاح یعنی این، به خلاف این که دختر را بگیرد مادر مطلقاً حرام است ابدیاً حرام است حتی اگر دختر را طلاق ندهد.

حالا فرع اگر مادری و دختری را در زمان واحد عقد بست. مثل این جمع بین اختین، ما جمع بین ام و بنت نداریم مشکل این است. این از جاهایی است که فقها تفریع کردند، در روایت هم نداریم در روایت شیعه هم الان یاد نمی آید.

این جا آمدند مخصوصا فقها مخصوصا فقههای کوفه گفتند اگر جمع بین اختین درست نباشد به طریق اولی بین ام و بنت هم درست نیست، چون اگر ازدواج کرد با مادر دختر حرام نمی شود مادر را طلاق بدهد می تواند دختر را بگیرد قبل از دخول این درست است دقت کردید؟ حرام نمی شود، اما جمع چطور جمع بین مادر این نیست در اینجا این هم در این مساله ای ما تاثیر گذار است. البته این فرع را شبیه این فرع را داریم آقای خوئی هم دارند در کتاب نکاحشان چاپ شده ایشان اعتقادشان ظاهرا تصریح نمی کنند ظاهرا حالا چون نباید نسبت بدهیم به ایشان این نکته ای فنی اش همین است ایشان توجه ندارند آن نکته ای فنی اش این است درست است با ازدواج مادر دختر حرام نمی شود لکن لا اقلش این است که نمی تواند برایش عقد بکند یعنی حداقلش مثل جمع اختین است. دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ با هم نمی تواند جمع بکند بله اگر به مادر دخول کرد دختر حرام ابدی می شود اما اگر دخول نکرد مادر را طلاق داد دختر را می تواند بگیرد، حالا ایشان یک فرعی را دارند در عروه هم دارد اگر مادری را گرفت و هنوز هم دخول نشده عقد کرد بر دخترش بین ما باطل است ایشان می گویند نه عقد دختر درست است. چاپ شده در نکاح، نکاح ایشان را نگاه کنید.

ایشان می گویند عقد دختر درست است چرا چون با عقد بستن بر دختر کانه مادر را طلاق داده این نحو طلاق مادر، از مادر جدا شده است. و این دختر که حرمت ابدی نداشت چون قبل از دخول بود ولکن عرض کردیم در میان اهل سنت این فرع آمده و این فرع نتیجه اش این است همچنانی که این اشاره به این مطلب در جواهر هم شده حالا اگر می خواستند آقایان صفحه اش را می بینم چون توجه نمی شود که اینها یک شاید دو سه کلمه اشاره کرده یک اشاره ای هم به این مطلب دارد.

یک مطلب این که جمع بین مادر و دختر لا اقل مثل جمع بین اختین حرام است این دیگر حد اقلش دقت فرمودید چه می خواهم بگویم؟ نکته ای دوم جمع بین اختین و همچنین مادر و دختر ابتداء حرام است استدامتا هم حرام است یا نه؟ این هم از تفریعات فقهاست. دقت کردید چه می خواهم، جمع بین اختین استدامتا نه ابتداء، حالا مثال هایش را بعد از این کتاب بدایع و صنایع کاسانی مثال هم که نوشتند خودشان مثلا مردی دو تا زن گرفته هر دو صغیره هستند دو تا بچه مثلا یک ساله شیر خواره هر دو زنش، یک زن اجنبیه ای این هر دو تا را شیر بدهد نه زن خودش یک زن اجنبیه ای اینجا نوشتند حرمتا علیه.

این حرمتا یعنی بطل نکاحهما نه حرمتا یعنی حرمت ابدیه، چرا؟ چون این دو تا زن خواهر می شوند خواهر رضاعی، چون مادر شیرشان داده مادر واحد، این دو تا می شوند خواهر رضاعی پس ایشان جمع بین اختین کرده است. دقت فرمودید لکن جمع بین اختین استدامتا نه ابتداء از اول جمع بین اختین نکرد ابتداء نکرد استدامتا جمع بین اختین شد، دقت فرمودید مثالش را؟

یک زن اجنبیه ای این دو تا زن صغیره را شیر بدهد این جا حالت جمع بین اختین است این جا هم می گویند فسد النکاح یا حرمتا ما در ذهنمان این تحریم علیک که ما دیروز خواندیم در ذهن ما این بود که تحریم یعنی حرمت ابدی بعد که این عبارت اهل سنت مخصوصا احناف من همیشه عرض کردم خوب دقت کنید در فقه شیعه دو تا شهر به لحاظ جغرافیایی تاثیر دارند یکی مدینه چون امام آنجا بودند یکی کوفه چون روایت ما آنجا بودند چون روایات در مدینه صادر شده این جو مدینه خیلی تاثیر گذار مضافا جو مدینه اصولا جو حدیث است. یعنی جو سنن رسول الله است.

اعتقادشان این بود که شهر مدینه شهر سنت است در و دیوار مدینه شاهد سنت رسول الله هستند ، کمتر می رفتند روی مسائل قیاس و استحسان و آن جور مسائل به خلاف کوفه جو کوفه جو قیاس و استحسان بود جو رای بود لذا اصطلاحا در اهل سنت چون اهل سنت عرب ها به کلمه ی مکتب که ما می گوئیم مکتب آن ها می گویند مدرسه وقتی می گویند مدرسة الرأي یعنی مکتب رأی مکتب قیاس مرادشان کوفه است. و به مدینه هم دارالهجرة می گویند هم مدرسة السنة سنت را در مدینه می بینند و لذا هم مثل مالک قائل بود به اینکه اجماع اهل مدینه بالخصوص حجت است اگر علمای اهل مدینه بر چیزی اجماع کردند شهرهای دیگر را قبول نداشت خصوص شهر مدینه اینها اگر اتفاق نظر کردند حجت است عرض کردم در این موطن خودش سیصد و یک مساله را به لحاظ اجماع اهل مدینه آورده است.

عرض کردم کتاب هایی هم نوشتند حتی از همان اوایل من کتابش را ندیدم اما در بعضی از شرح ها دیدم یکی از علمای حنفیه است در مثلاً سی سال بیست سال بعد از مالک ردی بر مالک نوشته که چرا گفتی فقط فقهای مدینه یعنی این مطلب ایشان از همان اول مورد مناقشه بود دقت می کنید ؟

پس بنابراین این دو تا مکتب در این مطالب، آن وقت چون این مساله تفریعی است و روایت کم دارد یعنی اصول دارد روی آن اصول تفریع کردند دقت کردید ؟ این به نحوه ای که ما اصطلاحا می گوئیم اجتهاد مثلاً فقاهاست این به این قسمت نزدیک تر بود لذا ما برای اینکه این مطلب یک مقدار روشن بشود حالا مقدمات ما طول کشید یک مقداری از فروع این مساله را از کتاب احناف می خوانیم آن ها خیلی توسعه البته این توسعه یعنی آن که در قرن دوم بود شاید مختصر بود اما بعد خیلی توسعه دادند فروع زیادی و مسائل جدید و آثار زیاد بعد هم ما نکات دیگری نقل می کنیم که ایشان نقل نکردند .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين